

اسطوره‌های دینی در شعر زنان فلسطینی

عزت ملاابراهیمی*

چکیده: استفاده از مفاهیم اساطیری به‌ویژه اسطوره‌های انبیاء و پیام‌آوران الهی در میان شعرای زن فلسطینی کاربرد فراوانی دارد و در موارد بسیاری منبع الهام آنان بوده‌است. گرچه اسطوره‌ها خاستگاهی باستانی دارند، اما به افکار و اندیشه‌های شاعر معاصر گستره‌ای ژرف می‌بخشند و شاعر نیز با پردازشی جدید می‌کوشد تا رنگ زمان و مکان خود را بر آن‌ها فرو ریزد. از این رو در اکثر چکامه‌های بلند سرایندگان زن فلسطینی می‌بینیم که فکر و خیال شاعران آینده از انگاره‌ها و آموزه‌های اساطیری است؛ انگاره‌هایی که از آغازترین لحظات در صبحدم آفرینش شروع می‌شوند و تا واپسین لحظات عمر شاعر ادامه می‌یابند. لذا این پژوهش به تبیین جهان‌شناسی اساطیری شعر زنان فلسطینی و نحوه‌ی کاربرد اسطوره‌های پیامبران الهی در سروده‌های آنان می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، شعر معاصر، انبیای الهی، زنان، فلسطین.

مقدمه

مشکل بتوان تعریفی برای اسطوره پیدا کرد که در عین حال مقبول همه اندیشمندان و فراخور فهم و درک غیرمتخصصان نیز باشد. اسطوره واقعیت فرهنگی به غایت پیچیده‌ای است که از دیدگاه‌های مختلف و مکمل یک‌دیگر ممکن است مورد بررسی و تفسیر قرار گیرد. «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین درباره‌ی ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد» (اسماعیل پور: ۱۳-۱۴؛ ناصیف، ۱۹۸۳: ۱۵۲-۱۵۳). این پدیده فرهنگی پرتوهایی از حقایق را با معنا و منطق خاص خود می‌آمیزد و

در این رهگذر آرمان‌ها، ایده‌آل‌ها، آرزوهای خفته و ارزش‌های مطلق انسانی نیز تجلی می‌یابد. بدیهی است که این مفاهیم در یک نظام ارتباطی هم‌راه با نوعی دلالت خاص بروز می‌یابد. سرایندگان نامور فلسطین چون فدوی طوقان، سلمی خضراء جیوسی، می‌صایخ، اسمی طوبی، ثریا ملحس، جوهره عیسی، دعد کیالی، رجا ابوغزاله، زینب حبش، شهلا کیالی، عائشه رازم، لیلی سائح، ... هر یک به فراخور توانایی، آگاهی و دیدگاه‌های خویش به پدیده‌ی اسطوره و گسترده فرهنگی آن توجه فراوان داشته‌اند. آشنایی عمیق آنان با تاریخ و اسطوره جای انکار ندارد، که هر یک بر اساس مقتضیات زمان و مکان، رنگ و آهنگ خاصی یافته‌اند. از آن‌جا که تبیین جهان‌شناسی اساطیری شاعران زن فلسطینی به سبب گستردگی موضوع از عهده‌ی این مقاله خارج است، نگارنده در این پژوهش تنها به بررسی تاریخ اساطیری انبیاء و پیام‌آوران الهی و نحوه‌ی کاربرد آن‌ها در سروده‌های زنان فلسطینی می‌پردازد.

اساطیر دینی

زندگی بسیاری از پیامبران گاه در زمان حیات‌شان و در بسیاری از اوقات پس از وفات‌شان با اسطوره درآمیخته است. گستردگی ابعاد شخصیتی، برخورداری از عنصر قداست، قدرت اعجاز، مقبولیت عام و همگانی، از عواملی هستند که سبب پراکنده شدن هاله‌هایی از قداست بر گرد منش و شخصیت پیام‌آوران الهی در شعر زنان فلسطینی شده است. آنان چاره‌ی رهایی از درد، رنج، شکست و ناکامی را در استمداد از شخصیت‌های دینی می‌جویند. از این رو رسولانی چون حضرت آدم، حواء، نوح، ایوب، ابراهیم، یوسف، یعقوب، موسی، مریم و مسیح (ع)، بیش از همه توجه شاعران زن فلسطینی را به خود معطوف ساخته‌اند.

این فضا و شرایط سیاسی حاکم بر سرزمین فلسطین و اسلوب متفاوت زندگی در سایه ظلم و اشغال از یک‌سو و آن تیزبینی و موشکافی اندیشمندان شعرا و احساس رسالت اجتماعی از سوی دیگر دست به دست هم داد تا آنان به بیانی رمزآلود روی آورند و انبیای الهی را به عنوان نماد به گونه‌ای هنرمندانه در آثار خود به کار گیرند. این نمادها با اعمال و پیام‌شان گاه خود شاعر هستند و گزارشگر رنج و سوزگداز پرشراره‌ی باطن او و گاه مدلول‌هایی از خوی و خصلت افراد و گروه‌های

گوناگون جامعه می‌باشند که شاعر کنش‌ها و کردارهای آنان را در بستر حادثه‌خیز جامعه فلسطین تجربه کرده است. شاید بتوان گفت که شاعر ویژگی‌های گوناگون انسانی را در جامعه اشغال شده فلسطین می‌بیند. ولی برای توصیف ابعاد ظلم و ستم و بیان مظلومیت هم‌وطنانش به جستجوی یافتن نمادها در محیط دردناک زندگی خود می‌پردازد. از این رو هر یک از عناوین شعری وی بر شالوده‌های معنایی عمیق و استوار بنا شده و در ورای سادگی صمیمانه و ابتدایی خود مفهومی عمیق و گسترده را پنهان نموده است.

ناگفته پیداست که پیام‌آوران قدسی در مضمون آفرین‌های شعرای فلسطینی دارای نقش و نمودی آشکار هستند، که نشانگر توجه و اقبال آنان به اساطیر دینی است. سروده‌های زنان فلسطینی همگی نشانگر آن است که سراینده‌شان بهره‌ای وافر از دانش دینی و ادب عرفانی داشته و از این پشتوانه‌ی عظیم در معناآفرینی‌های عمیق مذهبی خود سود جسته است. از این رو نگارنده در این پژوهش به بزرگ‌ترین انبیای الهی که بیش‌ترین کاربرد را در شعر زنان فلسطینی داشته‌اند، اشاره می‌کند.

آدم و حواء

کمتر شاعر فلسطینی را می‌توان یافت که نوای سوزناک جداماندگی از جوار وطن محبوب و غربت جانکاه تنهایی را دردمندانه با خود زمزمه نکرده باشد. خوردن میوه ممنوع در زندگی روزمره تداعی ماجرای لغزش آغازین می‌شود و شاعر خاطره‌ی ازلی برخوردار از بهشت را به خاطر می‌آورد و پیوسته با حسرت و اندوه از آن یاد می‌کند. زیرا بهشت در ذهن آدمی همیشه نماد معصومیت نخستین، وحدت کامل میان بشر و خداوند و جایگاه جاودانی است.

شعرا عمدتاً ضمن دستمایه قرار دادن ماجرای فردوس و حوادث مربوط به آن با تخیلی توانا و بیانی هنرمندانه «فلسطین» را بهشت جاودان تصور کرده‌اند. زمانی که حواء به وسوسه‌ی ابلیس چند دانه از آن میوه ممنوع خورد و به آدم نیز داد و او را به خطاکاری کشاند. لذا به فرموده‌ی خداوند پیوسته در رنج و سختی به سر خواهد برد. انیسه درویش با اشاره به خطایی که آدم و حواء با خوردن این میوه مرتکب شدند، داستان هبوط آنان از بهشت و فریب شیطان را این‌گونه به تصویر می‌کشد (درویش، ۴۴):

أنا من حرمت السماء لأنها حواء
كيف أفرأها على الأرض

۶۰ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۳، بهار ۱۳۹۰

إِلَيْكَ عَنِّي بِكَفِّي حَرِيقُ شَبِّ
حَيْثُ لَمْ تَخْطَا
وَدَسَّتِ الضُّوءَ بِالْيُسْرَى
وَبِالْيُمْنَى مَحَوْتُ الدَّرْبَ
كَيْفَ تَقْتَرِبُ الْبِلَادَ مِنَ الْبِلَادِ
وَأَنْتَ الرِّيحُ رَاكِبُهَا

(من از آسمان رانده شدم، زیرا او حواء [زن] است. چه سان تنها بر روی زمین ماند؟ آتشی سوزان در دست دارم و به سویت می‌آیم؛ اما او نتوانست گام فراتر نهد. در دست چپ روشنایی را جای داد و من با دست راست راه را محو کردم. چگونه امکان نزدیکی سرزمین‌ها به یکدیگر وجود دارد. حال آن که تو بر توسن باد سواری.)

هابیل

داستان هابیل و قابیل، پسران آدم یکی دیگر از اساطیری است که در شعر زنان فلسطینی بارها به آن اشاره شده است. سرانجام میان دو برادر اختلاف افتاد و هابیل به دست قابیل کشته شد. هابیل نخستین کسی بود که از دنیا بیرون رفت. این اولین شهید تاریخ، قربانی اولین برادرکشی بود. از این رو هر نوع کینه‌توزی نسبت به برادر و یا میل شدید به برادرکشی «عقده قابیل» نامیده می‌شود. لذا شهلا کیالی، شاعر معاصر فلسطین، در قصیده‌ای با تأکید به اتحاد و همدلی و پرهیز از نفاق و برادرکشی این چنین می‌سراید: (کیالی، ۱۹۸۳):

جُرْحُ الْيَوْمِ عَمِيقٌ، يَنْزِفُ مِنْ أَعْمَاقِ الْقَلْبِ
أَنْجَبَ هَذَا الْقَاتِلُ يُمَزَّقُ رَأْسَ أَخِيهِ
وَيَهْدِمُ بَيْتَ أَبِيهِ / بَيْتاً تَسْكُنُهُ الثَّوْرَةَ
يَسْكُنُهُ أَبْنَاءُ الْقَاتِلِ ...
فِي ذَاتِ مَسَاءٍ ... الْمُتَقِيزِ وَالْمُهَيِّمِ وَالرَّمْزِ
بِيْرُوتُ الْغَرِيبَةِ تَشْهَدُ صِدْقَ الْقَوْلِ
وَسَوَارِعُ صَبْرَا الْمَذْبُوحَةِ

(زخم امروز عمیق است. از اعماق قلب خون می‌چکد. این قاتل [قایل] فرزندی به دنیا آورد که سر برادر را می‌شکافد و خانه‌ی پدر را ویران می‌سازد؛ خانه‌ای که مأوای انقلاب بوده است، در آن شب نجات‌بخش و مهم و رمزآلود، بیروت غربی و صبرای قربانی‌شده شاهد سخنانی صادقانه بودند.) این قصیده در زمان شعله‌ورشدن آتش اختلافات داخلی بی‌ثمر میان فلسطینیان و کشتار آنان به دست یک‌دیگر سروده شده است. به اعتقاد شاعر این اقدامات نابخردانه تنها آب به آسیاب دشمن می‌زند؛ انسان را به خواب غفلت فرو می‌برد و باعث مرگ و نابودی او به دست هابیلیان می‌گردد. با این همه کیالی در چکامه‌ای دیگر برخلاف مفاهیم مرسوم و قراردادی به هابیل حیات دوباره می‌بخشد و او را مجدداً به زندگانی بازمی‌گرداند (کیالی، ۲۰۰۳: ۹۹):

جَنین یا جَنین / یا حَبَّةَ الرُّمَّانِ
وَمَهْدُكِ المَعْلَقِ / فی هَدَبَةِ بیسانِ
یا طِفْلَةَ حَمیلَةَ / تُلْمَلِمُ الجِراحِ
عُیُونُكِ الصَّغیرَةَ / تُقْبِلُ التُّرابِ
تَدُورُ فی الزَّوایا / تُحاورُ البَقایا / وَ طیفُهُمُ أنفاسِ
هابیلنا یَعُودُ مُحَلَّقاً مِنْ قَبْرِه
یا قَبْرِه المَسْكُونِ...
مَنْ قاتِلِی تری؟

(جنین! ای جنین! ای دانه‌ی انار! گهواره‌ات بر شاخه‌های درخت شهر بیسان آویخته است. ای کودک زیبا! مجروحان را گرد می‌آوری. چشم‌های کوچکت بر خاک آن بوسه می‌زند. در گوشه و کنار می‌چرخد تا با بقایای آن به گفت‌گو بنشیند. سایه‌ها جان دارند. هابیلیان این سرزمین حلق‌آویز از قبر برمی‌خیزند. ای قبر آباد! چه کسی قاتل من است.)

به اعتقاد شاعر حوادثی که در جریان انتفاضه‌ی دوم در جنین به وقوع پیوست، به منزله‌ی برادرکشی فلسطینیان بود که در اثر سهل‌انگاری آنان خسارت‌های جبران‌ناپذیری به این شهر وارد شد. نیبله خطیب نیز در قصیده‌ای با عنوان «منذالبدایه» با بهره‌گیری از اسطوره‌ی هابیل و قایل،

گناه نخستین قتل بشریت و شعله‌ور شدن آتش کینه میان انسان‌ها را این‌گونه به تصویر می‌کشد
(خطیب: ۸):

| | |
|---|---|
| أَتْلُ الْمَوَاجِعَ قَدْ أَعْلَنْتُ نَافِلَتِي | مِنَ الْبُكَاءِ وَ أَوْجَاعِ الْحَشَا كَثْرَ |
| بَدءًا بِهَابِيلَ يَا قَابِيلُ مَا اقْتَرَفْتَ | يَدُ ابْنِ آدَمَ وَ الْأَحْقَادُ تَسْتَعْرِ |
| خَصِيمِكُمُ اللَّهُ هَلْ وَا رَبَّتَ جُنَّتَهُ؟ | وَ أَهْلُ بَيْتِكَ شَقُوا الثُّوبَ أَمْ صَبْرُوا؟ |

(بگذار حدیث درد و رنج را بخوانم. ناله و اندوه بی‌کران، درونم را آکنده است. با قصه‌ی هابیل شروع می‌کنم. ای قابیل! مگر دست فرزند آدم به چه گناهی آلوده بود که آتش کینه را در وجودت شعله‌ور ساخت؟ خدا دشمنت باد! آیا جسد او را به خاک سپردی؟ آیا خانواده‌ات [در این مصیبت] گریبان چاک زدند یا صبر پیشه کردند؟)

نوح

ماجرای به پرواز درآمدن کبوتر به فرمان نوح جهت مشخص کردن کم و کیف آب، پس از فروکش کردن طوفان در اساطیر کهن آمده است. وقتی کشتی نوح بر کوه جودی نشست و زمین مقداری آب را به خود فرو کشید، نخست نوح زاغی را فرستاد تا بنگرد چقدر آب در زمین مانده است؛ اما چون زاغ به مردارخواری مشغول شد و برنگشت، کبوتر را فرستاد. ریتا عوده در ابیاتی بیان می‌دارد که کبوتر با شاخه‌ی زیتون سبزی که به منقار دارد به سوی نوح بازمی‌گردد. نوح در آن هنگام در می‌یابد که طغیان آب فروکش کرده و اینک زمان فرود آمدن در خشکی با امنیت است. با آن‌که کبوتر نماد صلح و امنیت است اما شاعر تصویر متناقضی از آن ارائه می‌کند. وقتی نوح به امید دست یافتن به صلح و پیدا کردن کبوتر صلح‌گشتی را ترک می‌کند، در این هنگام آن را نمی‌یابد و به جای آن کلاغ، دشمن شوم را می‌بیند. به این دلیل امید دست‌یابی به صلح را از دست می‌دهد (عوده، ۳۸):

يُعَادِرُ نُوحٌ / الْفُلُك
وَ هُوَ يَبْحَثُ عَنْ / قَطْرَةِ نُور
يَبْحَثُ نُوحٌ / عَنْ طَائِرِ السَّلَامِ
يَبْحَثُ نُوحٌ / عَنْ طَائِرِ السَّلَامِ
يَبْحَثُ / فَيَصْدُمُ بِ «الْغُرَابِ»

اسطوره‌های دینی در شعر زنان فلسطینی ۶۳

(نوح در جستجوی روزنه‌ی نور کشتی را ترک می‌کند. او در جستجوی پرنده‌ی صلح است. او در جستجوی پرنده‌ی صلح است که ناگاه به کلاغی بر می‌خورد.)
کلاغ از جمله نمادهایی است که با پیشینه‌ی منفی قرن‌های متمادی بدیمنی او فضای شعر و ادب فلسطینی را گاه و بی‌گاه مشوش و آشفته جلوه داده است. در فرهنگ اسطوره‌ای اسلامی کلاغ به علت ارشاد قابیل به کج‌اندیشی و کج‌رفتاری در توطئه بر ضد هابیل و نحوه‌ی پنهان کردن جسد آن شهید، پیام‌رسان مرگ و نیستی است، مایه یأس و نگرانی انسان است و القاکننده‌ی پریشانی‌ها و دردمندی‌های چاره‌ناپذیر است.

یونس

نبیله خطیب در ابیات زیر با الهام از اسطوره‌ی حضرت یونس، از خداوند می‌خواهد که فرزندان وطن وی را چون یونس قرار دهد؛ از بلعیده شدن توسط ماهی در امان بدارد و امواج کوبنده‌ی دریا را حامی آنان قرار دهد (خطیب، ۹۸):

یا ربَّ یونس / قَدْ كَانَ بَطْنُ الْحَوْتِ / یَغلی
وَ الشَّوْطِیُّ عَارِیَاتُ / عِنْدَمَا أَلْقُوهُ عَنْ ظَهْرِ السَّفِیْنَةِ
سَخَّرَ لَهُ الْأَمْوَاجَ تَحَضُّنُهُ

(ای پروردگار یونس! شکم ماهی خروشان و ساحل دریا برهنه است. هنگامی که از داخل کشتی فرو می‌افتد، او را در آغوش امواج دریا قرار بده.)

ایوب

اصولاً ایوب را اسطوره‌ی بردباری و مقاومت در برابر نامالایمات می‌دانند. ایوب بنا بر روایات در شام به دامداری اشتغال داشت و عبادت وی زبان‌زد همگان بود. اما ابلیس بر او حسد برد و از خدا خواست تا دست او را بر ایوب گشاده کند. آنگاه خداوند ایوب را به بلاهای عظیم آزمود. اما با این همه زبان وی یک دم از تهلیل و تسبیح ذات الهی نیاسود (بلعمی، ۳۳۰).
بنابر این در ادبیات فلسطین ایوب اسطوره‌ی صبر و شکیبایی است که سرانجام شاهد پیروزی و سلامت جسم و جان را درک می‌کند. منی عادل ظاهر از شخصیت ایوب و صبر وی مدد می‌جوید

۶۴ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۳، بهار ۱۳۹۰

تا در مصیبت از دست دادن وطن صابر باشد. اما این کار بسی طاقت‌فرساست و او هرگز نمی‌تواند چون ایوب در فراق محبوبش شکیبایی پیشه کند (ظاهر: ۱۳):

ما لی احتمالِ ایُّوبُ / لی منه صبرٌ
وَ یَعُوذُ ایُّوبُ / بِرَشَفَاتٍ / بِسَقِينَهَا
وَ یَمْتَصُّ النُّورَ / نُورِ / تَحْتَضِرُ شُمُوعُ
وَ امْتِدَادُ ایامی / یَتَوَقَّفُ.

تخوُّرُ النَّبِضَاتُ / وَ یَرْتَجِلُ ایُّوبُ / وَ لَا یَنْتَشِلُ غَیْبُوتی

سیوی / رُوحُ تُنَاجِی / فیکَ العیون

(من توان صبر و استقامت ایوب را ندارم. ایوب د با جرعه‌های آبی که سیراب شود، بازمی‌گردد. نور من بی‌رمق شده است. شمع‌ها مهیا می‌شوند. امتداد روزگارم پایان می‌یابد. نبض من به سستی می‌گراید. ایوب می‌رود و من هنوز به هوش نیامده‌ام. جز جانی که با چشم‌ها درباره‌ی تو به نجوا می‌نشیند.)

در این ابیات اگرچه شاعر در بخش آغازین به روایات کهن توجه می‌نماید و ایوب را نماد صبر و شکیبایی در برابر بلا و محن می‌داند اما در مصرع‌های پایانی اسطوره‌زدایی می‌کند و خود را در برابر هجوم بی‌امان و پایدار لشکر ویران‌گر دشمن، شکست خورده و نابودشده می‌انگارد. زیرا در عصر او صابر ماندن در برابر تجاوز اشغالگران، کاری است کارستان که حتی ایوب‌های روزگار را هم یارای رویارویی با آن نیست.

شرایط نامطلوب جامعه، اوضاع آشفته و نابسامان، حاکمیت جو خفقان و اشغالگری باعث شده تا نمادهای منی عادل عموماً غم‌زده، دردمند و پریشان خاطر باشد. ایوب در سروده‌های این شاعر فلسطینی پیامبری است که بر توسن غم می‌نشیند و اندیشه‌های حزن‌انگیز سر می‌دهد. با این همه او آن‌قدر پایداری و پیوستگی دارد که در لحظات فرجامین خود سخن از انتظار صبح را به میان می‌کشد و مؤده و بشارتی را در میان می‌نهد.

اسماعیل

نیله خطیب نیز در قصیده‌ای با بهره‌گیری از اسطوره‌ی حضرت اسماعیل برای رستگاری فرزندان و وطنش دست به دعا برمی‌دارد. شاعر از خداوند می‌خواهد تا هم‌چون اسماعیل چشمه‌ی آب

زمزم را از زیر پاهای آنان روان سازد تا در راه استقامت دین خدا بکوشد: (خطیب: ۹۷):

یا ربَّ إسماعیل / هَبْهُ العُمَرُ / یبْنی کعبه

فی کلِّ قلبٍ / فجَّر علی قَدَمیه زمزم

عَلَهُ یسقی / جفافَ الرُّوح

تَهوی قُلُوبُ التَّائِبینَ / إِلیه / تَأَلَّفُهُ / وَ تَقْصِدُ بَیتَهُ / مِنْ کُلِّ صَوْب

(ای خدای اسماعیل به او عمری عطا کن تا کعبه را در قلب‌ها بنا کند. از زیر گام‌های چشمه

زمزم را جاری ساز تا شاید جان‌های تکیده را سیراب سازد. باشد تا قلب‌های مشتاقان رو به آن سو کنند، با او انس گیرند و از هر سو به آن جانب بشتانند.)

شاعر در ادامه‌ی قصیده همه‌ی مادران روزگار را مریم و همه‌ی فرزندان صاحب رسالت انسانی

را عیسیان، اسماعیلیان و یوسفانی می‌بیند که باید از خطر محفوظ باشند تا برای نبرد با اشغالگران خردسوز و وجدان آشوب، تفنگ شهامت را بر دوش خود بیاویزند و نابودی دشمن را رقم زنند.

شهلا کیالی با الهام از قصه‌ی ذبح اسماعیل وی را فدیة بیت‌المقدس می‌داند که در راه صلح

ابراهیمی به قربانگاه عشق فرستاده شده است (کیالی: ۱۹):

یا لِإسماعیل / مَنْ یفدی ذَبیحَ الیوم

یلثمُ جُرحَ هذا الورد

یا قُدسُ ائی دَمٍ سَبَّغِیلُ صَمْتنا

مِنْ اَینَ تَبْتکرُ القَرَح

مِنْ اَینَ نومیءُ لِلنُّجُومِ بِأَن تَجیءُ

وَ أَفقُنَا حَجْرُ / وَ مَرمانا دَمُ

وَ عیونُ إسماعیلَ تَرَقَّبنا

لَعَلَّ بِأَفقِنَا کِبشاً

(وای بر اسماعیل! چه کسی امروز برایش فدیة می‌آورد و بر جراحت گل سرخ بوسه می‌زند. ای

قدس! چه خونی سکوت ما را خواهد شست. در کجا شادی را بجوییم. تا کی در مقابل ستارگان

بخواب رویم تا آن‌ها بیایند. پهنه‌ی آسمان یکپارچه سنگ است. تا چشم کار می‌کند پوشیده از خون

است. اسماعیل چشم به راه است. شاید گوسفندی برای قربانی بیابد.)

یعقوب و یوسف

حضرت یوسف دارای اضلاع شخصیتی بسیار متنوع و پرتوافشان در چکامه‌های فلسطینی است. در کنار جنبه‌های اصیل شخصیت وجودی او شعاع‌های اسطوره‌ای رنگارنگ با امواج متفاوت نیز جا خوش کرده‌اند و آن‌چنان با هم مأنوس و هم‌نشین شده‌اند که جداسازی آن‌ها از یک‌دیگر امری دشوار به‌نظر می‌رسد. وجوه اشتراکی که شاعران بین زندگی او و احوال فرزندان فلسطینی تراشیده‌اند، صبغه اساطیری شخصیت او را شدیدتر و پرچالتر می‌سازد.

یوسف از جمله فرستادگان الهی است که فدوی طوقان جنبه‌هایی برجسته‌ای از منش و اندیشه وی را از پشت غبار فراموشی بیرون کشیده و با پرداختی مناسب و زبانی پیراسته به خدمت احیای اندیشه‌های انسانی روزگار خود درآورده است (صرصور، ۲۰۰۳: ۱۳۲-۱۳۱). شاعر در قصیده «دقت الساعة» از بیداری عرب‌ها در سه جبهه سوریه، اردن و مصر سخن می‌گوید و با الهام از آیه ۴۳ سوره یوسف بیان می‌دارد که ۷ سال سختی میان سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ هم‌چون ۷ سال قحطی زمان یوسف بوده و سرانجام به پایان خواهد رسید (طوقان، ۱۹۹۳: ۵۶۷):

السَّيْنِ الْعِجَافَ طَالَتْ تَأَكَلَتْ

فِي السَّيْنِ الْعِجَافِ مَا عَادَ صَوْتِي

كَأَنَّ لَأَبْدٍ أَنْ تَقُومَ الْقِيَامَةُ

(سال‌های قحطی طولانی شد و همه چیز از بین رفت. در سال‌های قحطی صدایم به جایی

نرسید. به ناچار قیامت بر پا خواهد شد.)

نیله خطیب نیز در قصیده‌ای دست به دعا برمی‌دارد و از خداوند می‌خواهد هم‌چون یوسف قلب عزیز مصر را بر جوانان فلسطینی مهربان سازد و آنان را از مکر زنان و برادران اهریمن صفت و دشمنان اشغالگر بر حذر دارد (خطیب: ۹۷):

يَا رَبَّ يَوْسُفَ / صُنَّهُ مِنْ إِخْوَتِهِ / إِنْ بَيَّتُوا شَرَّ الْبَلَاءِ

حَنَنْ لَهُ قَلْبَ الْعَزِيزِ / وَ صُنَّهُ مِنْ كَيْدِ النِّسَاءِ

(پروردگارا یوسف را از شر برادرانش محفوظ بدار. قلب عزیز مصر را بر او مهربان ساز و از کید

زنان در امانش دار.)

اسطوره‌های دینی در شعر زنان فلسطینی ۶۷

شاعر در ادامه با اشاره به قصه‌ی یوسف و سفید شدن چشمان یعقوب در اثر گریه مداوم بر فراق فرزندش خاطر نشان می‌سازد که چشمان پدران دردمند فلسطینی نیز در غم از دست دادن فرزندان‌شان، بی‌فروغ گشته است (همان: ۹۸):

دَمی یصیحُ عَلی قَمیصی... / انتَ فاعِلها
لِیُوسُفَ کانَ أدری / بِالذِّی ألقاهُ فی جبِّ غِیابَة
هذا أبی / ابیضتُ عَلیَّ عُیونُهُ / وَ بَكَتَ بِعَینِیهِ المَهابة
یا والدی / صبراً / فَفقدَ عَلمَتَنی

(خون پیراهنم فریاد برمی‌آورد که تو مرتکب این خطا شدی. ای کاش می‌دانستم چه کسی یوسف را در قعر چاه افکند. این پدرم است. همو که در غم فراق من چشمانش سفید گشته و با چشمان پر ابهتش می‌گرید. ای پدر صبر پیشه کن. درس استقامت را تو به من آموختی.)
خطیب در ادامه قصیده یادآور می‌شود که فرزندان فلسطینی با ایمانی راسخ و استوار آموزه‌های پدر را پیش روی می‌نهند که همواره در زندگی درس استقامت و بردباری را به آنان آموخته بود. به اعتقاد شاعر رنج و سختی تجاوز دشمن که جان آزادمردان وطن را می‌آزارد نه تنها عزم و اراده آنان را تضعیف نمی‌سازد، بلکه بر صلابت‌شان می‌افزاید و آنان را به خیزش و رستاخیز وامی‌دارد.
شهبلا کیالی نیز در ابیاتی با الهام از داستان حضرت یوسف بیان می‌دارد هر چند برادران وی مصرانه در صدد نابودی یوسف برآمدند، اما سرانجام «یوسف فلسطینی» با در دست داشتن شاخه زیتون به عنوان نماد صلح، به آغوش پدر باز خواهد گشت و همگی در سایه صلح و آرامش به سر خواهند برد؛ گام‌های بلند و استوارشان در هر جا آفرینشگر پویش و رویش است و سبزیگی و طراوت را به ارمغان می‌آورد (کیالی، ۱۹۸۳):

یَعقُوبُ أبوکَ الیومَ حَزینُ
یَبکی یُوسُفُ یَسألُ عَن یُوسُفَ إِخوتَهُ العَشرَة
یُوسُفُ ما ماتَ شَیلُ الثُّورَة ما ماتَ
یُوسُفُ فی نَهرِ الباردِ یَحیا فی البَداوی یَنمو یَتَرَعرَع
یَمسَحُ عَن عَینِیهِ الدَمعَة یَرکُضُ صَوبَ أبیه

۶۸ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۳، بهار ۱۳۹۰

فَيْرِي يَعْقُوبُ الثُّورَ وَ يَرَى يُوسُفَ يَحْمِلُ غُصْنَ الزَّيْتُونِ
وَ يَرْسِمُ فِي الطَّرِيقَاتِ وَ بَيْنَ الْأَطْلَالِ طَرِيقَ الْعُودَةِ

(پدرت یعقوب امروز اندوهگین است. بر فراق یوسف می‌گرید. از ده برادرش سراغ او را می‌گیرد. یوسف این شیرمرد انقلاب نمرده، او نمرده، یوسف در چشمه‌ای گواراست. در صحراها می‌بالد و رشد می‌کند. اشک از چشمان خود می‌زداید و به سوی پدر می‌دود. چشم یعقوب به نور می‌افتد. او یوسف را می‌بیند که شاخه زیتون در دست دارد. در راه‌ها و ویرانه‌ها مسیر بازگشت را ترسیم می‌کند). رزا شوملی نیز با الهام از داستان حضرت یوسف، پیکر آغشته به خون جوانان فلسطینی را که در راه آزادی وطن اشغالی جان باخته‌اند، به خون پیراهن یوسف مانند کرده است (شوملی: ۱۰):

وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهُ / سِوَى بُقْعَةٍ دَمٍ

لَطَخَتْ بِهَا عُتْبَةَ الْبَابِ

هِيَ قَمِيصُ يُوسُفَ الْمَذَلِّ / وَ عَلَامَةُ مَوْتِهِ

(از او چیزی جز لخته‌ای خون باقی نمانده، آستانه در به آن آغشته شده، آن نشانه پیراهن یوسف و دلیل مرگ اوست).

موسی

زینب حبش با الهام از قصه موسی می‌گوید که جراحی، رنج و عذاب هموطنانش آن قدر عظیم است که معجزه‌ی موسی را می‌بلعد. گویا دشمن صهیونیستی همان سامری پرستانی هستند که آمده‌اند تا آنان را از سرزمین‌شان بیرون برانند (حبش: ۷۸):

يَا مُوسَى / اذْهَبْ بِعَصَاكَ

لَيْسَتْ مُعْجِزَةٌ أَنْ تَبْتَلَعَ عَصَاكَ / جِبَالَ السَّحْرَةِ

اذْهَبْ يَا مُوسَى بِعَصَاكَ / فَجِرَاحِي / قَادِرَةٌ أَنْ تَبْتَلَعَ جِبَالَ السَّحْرَةِ

وَ أَنْ تَبْتَلَعَ عَصَاكَ

(ای موسی با عصایت برو. این‌که عصایت ریسمان‌های ساحران را می‌بلعد، معجزه نیست. ای

موسی با عصایت برو. جراحی و خون من می‌تواند هم ریسمان‌های ساحران و هم عصای تو را بلعد).

رانه نزال نیز از قصه حضرت موسی در آیه ۹۱ سوره انبیاء و آیه ۹ سوره طه آن هنگام که در کوه طور در وادی طوی به رسالت مبعوث شد و فرعون را به یکتاپرستی فرا خواند، الهام گرفته است. به اعتقاد وی پس از آن که قلب موسی در وادی مقدس به آرامش رسید، نور الهی در آن متجلی شد و به فتوحات پیاپی دست یافت (نزال: ۱۱):

امْكُتُوا هَا هُنَا / فَإِنِّي أَنَسْتُ نَارًا / سَأْتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ
هَكَذَا قَالَ / وَ مَضَى / وَ الْفَتْوحُ تَأْنَسُ بِقُرْبِهِ
هُوَ سَكْرَةُ الْكُونِي / لَمَّا أَتَاهُ صُوتُ رَبِّهِ أَنْ اخْلَعْ نَعْلَيْكَ
فَإِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوى

(موسی این چنین گفت: «همین جا درنگ کنید. من از دور آتشی می‌بینم، شراره‌ای از آن را برایتان خواهم آورد». این را گفت و رفت. حال آن که شاهد پیروزی در نزدیک او آرمیده بود. هنگامی که ندای پروردگارش را شنید که می‌گفت: «ای موسی پاپوش خود را بیرون آر. تو در سرزمین مقدس گام نهاده‌ای»، در مستی ازلی فرو رفت).

حضرت مریم

نبیله خطیب با بهره‌گیری از داستان حضرت مریم (ع) در آیه ۲۵ سوره مریم در جستجوی راهی است تا به بیان سختی‌هایی که در فلسطین با آن مواجه است، بپردازد. شاعر به سبب اشغال وطن و غارت منابع آن به دست دشمن، خیر و بهره‌ای در نخل سرزمینش نمی‌بیند تا با خوردن میوه‌اش بر قوای جسمانی خود بیافزاید. زیرا دشمن صهیونیستی بر وطنش سیطره یافته و هموطنانش را از خانه و کاشانه خود رانده است (خطیب: ۹۷-۹۸):

يا رَبِّ مَرِيْمَ / هَوْنٌ عَلَيَّ
فَأَنْتَ أَعْلَمُ بِالَّذِي تَلْقَاهُ نَفْسِي
هُزِّي إِلَيَّ بِجِذْعِ نَخْلِهِ
يا رَبِّ مَرِيْمَ / هَوْنٌ عَلَيَّ
فَأَنْتَ أَعْلَمُ بِالَّذِي تَلْقَاهُ نَفْسِي
هُزِّي إِلَيَّ بِجِذْعِ نَخْلِهِ
وَ هَزَزْتُ أَشْجَارَ النَّخِيلِ جَمِيعَهَا

كَمْ أَلْفٍ مَّرَّةٍ / لَكِنَّهَا ضَنْتَ عَلَيَّ
وَ مَا رَمَتْ لِي / شَقَّ تَمْرَهُ
النَّخْلُ نَخْلٌ / مَا تَغَيَّرَ
إِنَّمَا هِيَ أَرْضُنَا / صَامَتْ وَ أَصْنَاهَا الصَّيَامُ
مُنْذُ أَقْتَلَعْنَا الْقُمَحَ / مِنْ أَحْضَانِهَا

(ای پروردگار مریم! بر من آسان بدار. تو از دردی که جانم را می‌آزارد، آگاهی. شاخه نخل را تکان بده. هزاران بار شاخه‌های درختان نخلستان را تکان دادم. اما خرماي خود را از من دریغ داشت. نخل که همان نخل است، تغییری نکرده. این سرزمین روزه‌دار ماست که روزه جسم او را رنجور ساخته است؛ از زمانی که گندم‌ها را از دامنش کن‌دیم).

عیسی مسیح (ع)

در اشعار شاعران زن فلسطینی مفاهیم شاعرانه و خیال‌انگیز فراوانی درباره‌ی انبیا و اولیا آمده که نشانگر توجه و اقبال آنان به اساطیر مذهبی است. اگر چه رسولانی چون نوح، ایوب، موسی و یوسف در مضمون آفرینی‌های شعرای فلسطینی دارای نقش و نمودی آشکار هستند اما روی‌کرد عمیق و همه‌جانبه آنان به شخصیت مسیح حکایت از دل‌بستگی و تعلق خاطر شدید آنان به این چهره کم‌نظیر الهی دارد. به نظر می‌رسد که آنان در پرداخت شاعرانه این شخصیت از قصص و حکایات شایع در میان مسلمانان و مسیحیان که بر گرفته از اناجیل مختلف است، بهره گرفته‌اند. در قرآن کریم نیز بیش از بیست بار با نام عیسی و بیش از ده بار با نام مسیح (و گاه مسیح و عیسی در کنار هم) از این پیامبر یاد شده است. ما نیز در این گفتار به بررسی تجلیات شاعرانه اسطوره‌های حضرت مسیح با همه جزئیات در سروده‌های زنان فلسطینی می‌پردازیم.

عیسی‌بن‌مریم در نظر فدوی طوقان نماد شهر قدس است که به دست دژخیمان یهودی به دار آویخته می‌شود. هر چند ماجرای به دار کشیده شدن این فرستاده الهی به کلی در قرآن کریم نفی شده: او را به یقین نکشتند. بلکه خداوند او را به سوی خود برکشید (سوره نساء، آیه ۱۵۷)، اما شاعر مصرانه می‌گوید جلادان اسرائیلی که روزی با به دار آویختن مسیح (ع) ننگ ابدی را به جان خریدند، این بار با به صلیب کشیدن شهر قدس بار دیگر دستان خود را به گناه آلوده‌اند (رضایی، ۱۳۸۴: ۱۹۵):

يا سَيِّدُ يا مَجْدُ الْأَكْوَانِ / فِي عِيدِكَ تُصَلَّبُ هَذَا الْعَامُ

أَفْرَاحُ الْقُدْسِ / صَمَّتْ فِي عَيْدِكَ يَا سَيِّدُ كُلُّ
الأجراس / يا سَيِّدُ يا مَجْدُ الْقُدْسِ
مِنْ بَيْتِ الْأَحْزَانِ مِنَ الْهُوَّةِ مِنْ / قَاعِ اللَّيْلِ
مِنْ قَلْبِ الْوَيْلِ / يَرْتَفِعُ إِلَيْكَ أَنْبِيَا الْقُدْسِ
رُحَمَاكَ أَجْزُ يَا سَيِّدُ عَنْهَا هَذِي الْكَأْسَ

(ای سرور! ای فخر کائنات! امسال در عید تولد تو شادی‌های قدس به دار کشیده می‌شوند. ای سرور! در شب میلاد تو تمام ناقوس‌ها خاموش شدند. ای بزرگوار! ای مایه عظمت قدس! از درون چاه غم و اندوه، از درون گودال، از دل تاریکی شب، از درون فتنه‌ها، ناله‌های قدس به سوی تو بلند شده است. خدا بر تو رحمت فرستد این جام هلاکت را از آن برگیر.)

فدوی در قصیده «جریمه قتل» که به روح شهید منتهی حورانی تقدیم داشته، تناسبی میان مسیح (ع) و شرافت شهداء یافته است. چه، آنان نیز همانند مسیح به مصداق آیه ۱۵۷-۱۵۸ سوره نساء، نه کشته و نه به دار آویخته می‌شوند، بلکه به آسمان عروج می‌کنند (طوقان، ۱۹۹۳: ۴۳۵):

وَ مَا قَتَلُوا مِنْتَهَى وَ مَا صَلَّبُوهَا
وَ لَكِنَّمَا صَعَدَتْ مِنْتَهَى
تُعَلِّقُ أَقْمَارَ أَفْرَاحِهَا فِي السَّمَاءِ الْكَبِيرَةِ
وَ تُعَلِّنُ أَنَّ الْمَطَافَ الْقَدِيمَ أَنْتَهَى
وَ تُعَلِّنُ أَنَّ الْمَطَافَ الْجَدِيدَ ابْتَدَا

(آنان منتهی را نکشتند و به دارش نیاویختند. منتهی به سوی عرش پرواز کرد. تا ماه شادی‌هایش را بر آسمان بیکران آویزد و به او بگوید طواف سابق به پایان رسید و اینک زمان طواف جدیدی آغاز گشته است.)

همچنین فدوی طوقان در قصیده «آنشوده الصیروره» پس از به تصویر کشیدن چگونگی بزرگ شدن و بالیدن کودکان میهن خود، از قرآن و انجیل مدد می‌جوید و آن دو را نماد عشق، دوستی و ایمان در زمان کفر و گمراهی می‌داند (همان: ۴۳۸):

كَبُرُوا فِي غَابِ اللَّيْلِ الْمُوحِشِ فِي ظِلِّ الصَّبَّارِ الْمُرِّ
كَبُرُوا التَّحْمُومًا فِي كَلِمَةِ حَبِّ سَرِيَّةٍ

حَمَلُوا أَحْرَفَهَا إِنْجِيالًا، قُرْآنًا يُتْلَى بِالْهَمْسِ
كَبُرُوا مَعَ شَجَرِ الْجِنَاءِ وَ حِينَ التَّمْوَا بِالْكَوْفِيَّةِ
صَارُوا زَهْرَةَ عِبَادِ الشَّمْسِ

(در بیشه شب ترسناک، در سایه کاکتوس تلخ بالیدند، قد کشیدند و در واژه‌ی محرمانه عشق به هم رسیدند. حروفش را چون انجیل از برداشتند و یا چون قرآنی که با نجوا تلاوت می‌شود. با درخت حنا بزرگ شدند. چون با دستار روی خود را پوشانند، هم‌چون گل آفتابگردان به نظر می‌رسیدند.)
شاعر با بیانی زیبا، عمیق‌ترین مکنونات قلبی خود را ترسیم می‌کند. به اعتقاد وی کودکان فلسطینی به رغم همه سختی‌ها و تلخی‌هایی که با آن مواجه‌اند، همگی در جهت پای‌بندی به ارزش‌های انسانی و دینی کوشیده، دو امانت گران‌بهای قرآن و انجیل را در سینه محفوظ داشته و آن را به آیندگان تقدیم کرده‌اند (رضایی، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۶).

زینب حبش برادر شهید خود را هم‌چون مسیح مصلوبی می‌داند که به خاطر اعتلای بشریت و دمیدن زندگی در کالبد بی‌جان انسان‌ها به دار آویخته شده است. شاعر از بن مایه‌های اساطیری داستان بردار کردن مسیح، استفاده‌ای خلاق و بهینه کرده و اسطوره قهرمان و شهید را آفریده است. او با الهام گرفتن از یک ماجرای تراژدیک به کمک قدرت خلاق و الهام‌پذیر ذهن خویش، الگویی جاودانه در قالب نمادی تمثیلی از مسیح می‌سازد و با تعمیم فراگیر و همه شمول آن این‌گونه القا می‌کند که پیوسته شهدایی چون مسیح، قهرمانان و شهیدانی هستند که به سبب تعهد انسانی خویش در دفاع از وطن بر آرامش و عافیت‌طلبی موقتی پشت پا می‌زنند. آنان مرگ سرخ را بر حیات به ظاهر سبز ترجیح می‌دهند. زیرا ایشان را پروایی از جان گذشتگی نیست (حبش: ۶۱):

فَوْقَ الْجِسْرِ الْخَشِيِّ / صَلْبُونِي
بِمَسَامِيرِ الْقَسْوَةِ وَالظُّلْمِ / دَفُونِي
مِنْ قَلْبِ تُرَابِي / خَلْعُونِي
مِنْ بَيْنِ أَحْيَائِي الْأَطْفَالِ / سَحْبُونِي
وَ مَسِيحُ الْقَرْنِ الْعِشْرِينَ / جَعْلُونِي

(بر فراز پل چوبی مرا به صلیب آویختند. میخ‌های ظلم و ستم را بر من کوبیدند. از قلب خاکی خود مرا برکنندند. از میان دوستان کودکم مرا راندند و مرا مسیح قرن بیستم قرار دادند.)
شاعر همچنین از اسیر فلسطینی که در زندان‌های رژیم صهیونیستی با انواع تحقیر، تهدید و شکنجه‌ها روبه‌روست، با عنوان «مسیح قرن بیستم» یاد می‌کند. شاعر در روزگار آتش و خون، حاکمیت اشغالگران و گزند بی‌رسمی و آزادی‌ستیزی، جبهه عظیم عیسایان حقیقت‌خواه را مغلوب و بردار می‌بیند. ستم‌چشیدگانی که حتی بر بلندای دار در حین آخرین رعشه‌های وحشت‌انگیز و مرگ‌آلود ندای آزادی را فریاد می‌کنند.

بی‌گمان زینب حبش شاعری رمزگراست و رمزگرایی او سمت و سوی کاملاً اجتماعی و سیاسی دارد. از آن‌جا که او شاعری مبتکر و آفرینش‌گراست کمتر درصدد اقتباس و تقلید از اسطوره‌های کهن برآمده، بلکه با الهام گرفتن از آن‌ها قصه‌های نمادین تازه‌ای به فراخور زمان و مکان زندگی خود آفریده است. آن‌چه زینب حبش را در این خصوص نام‌آور و زیان‌زد کرده خلاقیت هنری اوست نه بازآفرینی و بازنویسی محافظه‌کارانه و بی‌رمق از انگاره‌های اساطیری کهن. چه، اسطوره‌سازی خود نمود عظمت و بزرگی روح یک شاعر است که این نشان سترگی بر سینه فراخ زینب حبش درخشش دارد.

آیین ستیزان

نمی‌توان بحث اسطوره‌های دینی را به پایان برد و از اساطیر آیین‌ستیزان مطرح شده در شعر زنان فلسطینی سخنی به میان نیاورد. طبیعتاً به هنگام بیان آیین‌گذاران سراینندگان فلسطینی تازش اهریمانه آیین‌ستیزانی چون قابیل، قارون، نمرود و فرعون را به خاطر می‌آورند، که رنگ و بوی اساطیری به خود گرفته‌اند و از تولد و زندگی یا اعمال ستم‌پیشه آن‌ها داستان‌هایی اسطوره‌وار ساخته‌اند. شاعران فلسطینی آیین‌ستیزان را منشأ کلیه‌ی بدی‌ها و زشتی‌ها دانسته‌اند که برای تباہ ساختن جهان خیر و نیکی می‌کوشند. انیسه درویش به سبب داشتن اندیشه‌ای اسطوره‌پرداز و طبیعی حماسه‌ساز از این دژخیمان وحشتناک بارها در دیوان خود یاد کرده است. وی که دوری از وطن جان و روحش را به شدت آزرده، به هنگام تصویرگرایی سلطه‌ی اشغالگران بر این سرزمین، آنان را به سان فرعونیان می‌پندارد که مانع بازگشت فلسطینیان به میهن خویش می‌شوند (درویش: ۱۹):

فِرْعَوْنُ صَحَاهُ الصَّدَى

کسرتها نَحَوًّا / وَ صَرَخَتْ أَهْوَى

۷۴ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۳، بهار ۱۳۹۰

(انعکاس صدایم فرعون را بهوش آورد، او را در هم شکستم. فریادی کشید و بر زمین افتاد.)
فدوی طوقان از هم‌نوایی سران عرب با نغمه‌های استعماری و صهیونیستی برآشفته و عملکرد
آنان را با خیانت و برادرکشی قبیله برابر می‌داند (جیوسی، ۱۹۹۷: ۳۳۰/۱ - ۳۳۱):

قَابِلُ الْأَحْمَرِ مُنْتَصِبٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ

قَابِلٌ يُدْقُ عَلَى الْأَبْوَابِ

عَلَى الشَّرَفَاتِ

عَلَى الْجُدْرَانِ

يَتَسَلَّقُ يَقْفِزُ يَرْحَفُ تُعْبَانًا وَ يَفْحٌ

بِأَلْفِ لِسَانٍ

قَابِلٌ يُعْرَبِدُ فِي السَّاحَاتِ

يَسُدُّ مَسَالِكَ

يَحْمِلُ فِي كَفَيْهِ غُسُولَ الدَّمِ

تَوَابِيَتِ النَّيِّرَانِ

(قایل سرخ در هر مکانی ایستاده، درها، بالکن‌ها و دیوارها را در هم می‌کوبد. بالا می‌رود، خیز بر
می‌دارد، یورش می‌برد و هم‌چون مار با هزار زبان فش فش می‌کند. قایل در میدان‌ها عربده می‌کشد و
راه را می‌بندد. او بر روی دستانش کشته‌های به خون آغشته و تابوت‌های آتشین حمل می‌کند.)
همان‌گونه که پیداست فضای بازیگری این شخصیت نمادین، ظلم و بیداد است. فدوی طوقان
که در به کارگیری این نماد ستم و سیاه‌کاری تعمد دارد و بارها از آن استفاده کرده، نمایشگر گستره
کشوری است که تارهای عنکبوتی اشغالگران تمام آفاق آن‌را در دام خود تنیده و ساکنانش جز
تحمل رنج و عذاب راه‌گریزی ندارند. تصاویری شعری او در این چکامه بیانگر دلایل التهاب و
شوریده دلی قهرمانان گرفتار مانده در دل این تاریکی است.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گذشت دریافتیم که اسطوره با امکانات فنی و داده‌های گسترده قادر است توانایی
تعبیری نامحدود به شعر ببخشد و آن‌را به نیروی بیکران برای الهام متصل سازد. تکنیک یا اسلوب

بکارگیری اسطوره در آثار شاعران زن فلسطینی به آنان یاری رسانده تا روش‌های خویش را تنوع دهند و به اشعار خویش رنگی داستانی و نمایشی بخشند. گویی ایشان در پی یافتن ابزاری جدید بوده‌اند تا افکار و اندیشه‌های خود را در آن قالب تبیین کنند. از آن‌جا که انبیاء و پیام‌آوران الهی از خصلت‌های برجسته و ممتازی چون قدرت، ایثار، وفاداری، عشق، چالاکی، صبر، پایداری، رشادت و دلاوری ... برخوردارند، مورد توجه شاعران قرار گرفته‌اند. آنان با بهره‌برداری از اساطیر دینی کوشیده است تا شخصیت‌ها را به کار گیرند، بار معنایی و پیام خویش را بر آن‌ها تحمیل کنند، توسط آن‌ها در عرصه ادب به هنرنمایی پردازند و سرانجام پیام سراینده خود را غیرمستقیم به مخاطب منتقل سازند.

اساطیری که شعرای فلسطینی در اشعار خود می‌آورند، مطابق نیازها، باورها و مقتضیات جامعه اوست و در بسیاری از موارد تأویل‌ها و توصیفاتی که از آن‌ها می‌کنند به نوعی بازتابنده آلام و آمال درونی خود شاعر است که در اساطیر دینی متجلی شده است. سراینده برای یافتن نمادهایی از این دست، لایه‌های هزار توی زمان را درنور دیده است. بلکه آفاق زندگی او بهترین بستر فراهم آمده برای تولید و تولد چنین اساطیری است. پس شاید بتوان گفت که اساساً شاعران این مرز و بوم بیشتر اسطوره سازند تا اسطوره‌پرداز. اساطیر آنان بر خلاف دیگر شاعران جهان عرب عموماً اقتباس و بازسازی نیست. بلکه رنگ آفرینش و خلاقیت در آن‌ها مشاهده می‌شود. شاعران فلسطینی به جای به‌کارگیری مفاهیم و شخصیت‌های اساطیری در شکل مرسوم و متعارف آن، با نبوغ خود اسطوره‌سازی می‌کنند.

منابع

قرآن کریم

- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۶۲) اسطوره، بیان نمادین، تهران: انتشارات توس.
- صرصور، ابراهیم (۲۰۰۵) فتحیه، خصائص الأسلوب فی شعر فدوی طوقان، غزه.
- بلعمی، محمدبن محمد (۱۳۶۸) تاریخ، انتخاب و شرح رضا انزالی‌نژاد، انتشارات امیر کبیر.
- حبش، زینب (۱۹۹۶) لا تقولی مات یا أمی، مؤسسة العنقاء للتجدید و الإبداع، رام الله.
- جیوسی، سلمی خضراء (۱۹۹۷) موسوعة الأدب الفلسطینی المعاصر، بیروت.
- خطیب، نبیله (۱۹۹۶) صبا الباذان، عمان.
- درویش، انیسه (۱۹۹۸) رقصه الجلید، بیروت، دار الفاروق.
- رضایی، ابوالفضل (۱۳۸۴) ادبیات مقاومت در شعر فدوی طوقان، پایان نامه دکتری، تهران.

٧٦ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ٢، شماره ٣، بهار ١٣٩٠

شوملى، رزا (٢٠٠٤) حلاوه الروح، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

طوقان، فدوى (١٩٩٣) الأعمال الشعرية الكاملة، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

ظاهر، منى عادل (٢٠٠٣) طعم التفاح، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

عوده، ريتا (١٩٩٨) مرايا الوهم، ناصره.

كيالى، شهلا (١٩٩٢) خطوات فوق الموج، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بيروت.

----- (٢٠٠٣) عندما تجيء الأرض، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بيروت.

----- (١٩٩٦) وجهى الذى هناك، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بيروت.

----- (١٩٨٣) يا هابيل توقف، روزنامه الدستور، اردن، دوره ١٧، شماره ٥٨٧٠.

ناصيف، مصطفى (١٩٨٣) الصورة الأدبية، دار الأندلس، بيروت.

نزال، رانه (١٩٩٨) فيما كان، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.